

بررسی و تحلیل قاعده عدم سلطه پذیری مؤمن (با رویکردی به تحلیل اصطلاح سبیل)*

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۲۸

تاریخ تأیید: ۹۲/۱۱/۱۶

محمد ادیبی مهر**

چکیده

از جمله قواعد فقهی سرنوشت‌سازی که فقها بر آن، موارد زیادی از ابواب عبادات، معاملات و احکام فردی و اجتماعی را منطبق نموده‌اند، قاعده مشهور نفی سبیل می‌باشد. مسئله نوشتار حاضر، مواجهه ساختار قاعده مزبور و مانند آن با نوعی ابهام به حساب ظاهر است. در بادی امر، به نظر می‌رسد در این گزاره، علو ظاهری کافران بر مؤمنان حتی در عالم واقع نفی گردیده است و در قالبی اخباری به ذکر نفی سبیل و عدم سلطه کافر بر مؤمن پرداخته است، در حالی که این عبارات در مقام انشا حقیقت می‌یابند؛ یعنی کافر نباید هرگز بر مؤمن تسلط و غلبه یابد. واژه کلیدی این قاعده یعنی سبیل، به معنای راه تسلط آمده است و در کلام فقها با عناوین ملکیت، حجت شرعی، غلبه مطلق و غلبه حکمی یاد شده است که البته اثبات مفهوم غلبه حکمی برای مفاد سبیل، مد نظر این نوشتار خواهد بود. علت به کارگیری چنین اسلوبی از باب تأکید بر نهی و شدت اهتمام به این امر است، تا جایی که آن را کالعدم فرض نموده، ترک چنین فعلی را مصداق اراده و مشیت خود دانسته است.

واژگان کلیدی: حجت، حکم، سبیل، سلطه‌پذیری، کافر، مؤمن، نفی.

** این مقاله در طرح پژوهشی پردیس فارابی دانشگاه تهران مندرج می‌باشد.

** عضو هیئت علمی پردیس فارابی دانشگاه تهران (madiby@ut.ac.ir).

مقدمه

رمزگشایی از گزاره‌های قاعده‌مند دینی با صبغه فقهی حقوقی در جهت فهم صحیح و استنتاج درست از متون دینی، از نتایج این بحث به شمار می‌آید.

نوشتار حاضر درآمدی بر فهم قاعده انتفای سبیل کافر بر مسلمان و مؤمن* در جهت بررسی و تبیین مفاد اصطلاح «سبیل» در آن می‌باشد؛ واژه‌ای که مهم‌ترین جایگاه در بدنه قاعده مزبور و مفاد آن را دارا می‌باشد؛ همچنان‌که در ذیل دلیل اثبات این قاعده، یعنی آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)، نیز به چشم می‌آید.

در واقع مسئله اصلی این پژوهش، دریافت روشن پیام محوری این قاعده و مستند آن است که الهام‌بخش ساختارهای مشابه نیز می‌تواند باشد و در این مورد، به ویژه کشف مفهوم سبیل، میسر است. بر این اساس، فرضیه محوری ما همانا اثبات مفهوم عام «راه غلبه» اعم از حجت و حکم در قبال مفاهیمی چون ملکیت، خصوص حجت و خصوص حکم می‌باشد.

ضرورت این پژوهش اولاً، با توجه به گسترش فرآیند ارتباطات میان مسلمانان و دیگر ملل و نیاز به ترسیم مبانی حقوق چگونگی تعامل در عرصه بین‌الملل به ویژه در جهت حفظ عزتمندی مسلمانان، مبرهن می‌گردد؛ ثانیاً، مسئله ساختارشناسی گزاره‌های کلیدی شارح و چگونگی نقل و دریافت مفاهیم به وسیله آنها، اولویت ویژه‌ای به طرح چنین مباحثی اعطا می‌نماید. در اینجا به طور اجمال، نکاتی به عنوان مداخل بحث مورد اشاره قرار می‌گیرند.

دستیابی به فرضیه باید بر مبنای اصول مسلم حقوق اسلامی براساس منابع اصیل و مدارک معتبری چون کتاب و سنت و استنباط از آنها باشد. در همین جهت، بی‌شک

* در مصطلح رایج این قاعده، واژه مسلم متداول گشته است، در صورتی که در لسان آیه ۱ و ۱۴۰ سوره نساء که مبنای آن می‌باشد، کلمه مؤمن (المؤمنین) به کار رفته است و همچنان‌که جناب بجنوردی تصریح کرده‌اند، در زمان نزول آیه، برداشت یکسانی (دست‌کم در چنین مواردی) از اسلام و ایمان بوده است (ر.ک: موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۰۲). اساساً می‌توان گفت ذکر مؤمن در آیه، به منظور اشاره بر تعلیل انشای چنین ضابطه‌ای است، وگرنه مفهوم مخالف ندارد و هر مسلمانی را شامل می‌گردد (ر.ک: عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص ۴۸۷).

مفاد قاعده نفی سییل یا اصل عدم سلطه‌پذیری، محوری‌ترین اصل در ارتباطات بین‌الملل مسلمانان و دیگران است؛ هرچند این قاعده در گذشته بیشتر درباره منع فروش برده مسلمان به کافر مورد بحث قرار گرفته است (ر.ک: انصاری، ۱۳۷۵، ص ۵۸-۱۶۰ / فیض کاشانی، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۳۹).

می‌دانیم بخش مهمی از آیات قرآن کریم به تبیین احکام فقهی به طور قاعده‌مند پرداخته است و فقها ناگزیر از مراجعه بدان در استنباطات خویش می‌باشند. در این باره روش و چگونگی برداشت از آنها اهمیت دارد و بسا همین امر باعث پیدایی دیدگاه‌های گوناگون گردد.

از جمله روش‌های قرآنی در بیان اصول کلی حاکم بر شریعت، ارائه امور انشایی در سیاق و قالب خبری است؛ همچون مسئله برتری مسلمان بر کافر و عدم مطلوبیت کلی سلطه‌پذیری مسلمان و سلطه و سبیل کافر بر وی در هر زمینه‌ای و نه فقط در بُعد ملکیت و یا حجّت، آن هم در عرصه قیامت.

در جهت مطالب مزبور و ضرورت مبرم درک آیات الاحکام و ارتقای اصول آن، جایگاه فقه‌اللغة در مواردی که سرنوشت استنباط فقهی صحیح مبتنی بر تشریح و ترسیم درست واژگان کلیدی است، مبرهن می‌گردد. واژه‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم در کشف مقاصد شارع مقدس، دخیل‌اند؛ همچون «سبیل»، در آیه مورد نظر که به جای لفظ تسلط و غلبه به کار رفته است و در شناخت حدود و ثغور اصل مسلم عدم سلطه‌پذیری، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و اینک به بررسی مستند اصل عدم سلطه با کنکاش در مفاهیم لغوی و اصطلاحی واژه کلیدی آن می‌پردازیم.

۱. مفهوم‌شناسی رکن اصلی قاعده عدم سلطه

با توجه به اینکه واژه «سبیل»، نقطه عطف این قاعده می‌باشد و درک صحیح مفهوم آن تأثیر مستقیم در دریافت مفاد اصلی قاعده مزبور دارد؛ بنابراین در اینجا به بررسی و تحلیل لغوی و اصطلاحی آن می‌پردازیم.

۱-۱. مفاهیم لغوی واژه سبیل

واژه «سبیل» در لغت به سه معنا به کار رفته است.

۱-۱-۱. سبیل به معنای راه و طریق

«فی سبیل الله» به طور عام و کلی یعنی در راه خداوند متعال مانند جهاد فی سبیل الله و انفاق فی سبیل الله. «ابن السبیل» یعنی شخص در راه مانده (فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۱۳۳۸) و در معجم مقاییس اللغة آمده است که سبیل، همان طریق است که به دلیل امتدادش به این نام نامیده شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۲۹).

در قرآن کریم، واژه سبیل گاه به معنای همان راه معمولی و طریق استعمال شده است: «وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (بقره: ۱۷۷) و گاه به معنای طریق و روش زندگی: «هذه سبیلی» (یوسف: ۱۰۸) که به شکل مذکور و مؤنث، استعمال آن را مجاز می‌گرداند؛ به معنای راه گمراهی: «سَبِيلِ الْمُجْرِمِينَ» (انعام: ۵۵)، «سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» (نساء: ۷۶) و «فَقَدَّ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (بقره: ۱۰۸). گاهی به معنای راه تولد و به دنیا آمدن و یا راه ولادت و هدایت است: «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» (عبس: ۱۹-۲۰ / نیز، ر.ک: قرشی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۲۴). در مواردی مقصود از سبیل فقط طریق حق است؛ زیرا اسم جنس اگر مطلق به کار برده شود، فقط به چیزی که حق باشد، اطلاق می‌گردد؛ همچون: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» (عبس: ۲۰) و «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» (اسراء: ۴۸). همچنین، در آیاتی سبیل به معنای هر چیزی است که به وسیله آن به هدف و مقصودی می‌رسند؛ چه آن مقصود خیر باشد و یا شر: «إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا» (اعراف: ۱۴۶) و «وَيَرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۵۰). گاهی نیز از سبیل، راه تعدی و تجاوز قصد می‌شود: «فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» (شوری: ۴۱) و «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء: ۹۰).

همچنین، «سبیل» جمع سبیل است که گاهی مذکر یا مؤنث ذکر می‌شود (فراهیدی، ۱۴۲۱، ص ۴۰۸)؛ به معنای راه‌های خشکی و آبی است که به عنوان یک نعمت الهی در اختیار بشر قرار گرفته است و وسیله رهیابی و هدایت و سیر

فی الارض می باشد: «وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (زخرف: ۱۰ / نیز، ر.ک: شریعتمداری، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۰۶).

۲-۱-۱. سبیل به معنای حجت و عذر

«لیس لك على سبيل» یعنی حجت و عذری بر من نداری که آن را دلیل قرار دهی (زمشخوری، ۱۴۱۲، ص ۴۱۵). خداوند در قرآن می فرماید: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه: ۹۱)، «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (شوری: ۴۲)، «وَلَمَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» (شوری: ۴۱) و «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء: ۹۰).

۳-۱-۱. سبیل در معنای سرزنش کردن و مذمت کردن

«لیس علينا في الأميين سبيل» یعنی بر ما نیست، سرزنش نمودن و مذمت درباره غیر اهل کتاب (طریحی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۹۱).

اگرچه غیر از این سه معنا، معانی دیگری نیز برای واژه سبیل بیان شده است؛ ولی می توان آنها را به یکی از سه معنای پیش گفته بازگرداند؛ مانند:

۱. «لیس علی فی کذا سبیل»؛ یعنی در فلان مورد، بر من حرج و زحمتی نیست، که می توان آن را به معنای دوم برگرداند؛ در فلان مورد بر من حجتی وجود ندارد.

۲. «ما علی المحسنین من سبیل»؛ یعنی بر شخص محسن و نیکوکار ضمانی نیست. البته به معنای معارضه نیز گفته شده است که می توان آن را به معنای سوم «سرزنش و مؤاخذه» تعبیر کرد (مؤاخذه کردن به وسیله ضمان). طالع‌ت فرسکی

۳. «سبیلنا ان نفعل کذا»؛ یعنی ما سزاواریم که آن را انجام دهیم، که می توانیم آن را به معنای اول یعنی راه، طریقه و روش برگردانیم؛ مثلاً: طریقه ما این است که چنین کنیم (ابن منظور، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۶۳-۱۶۵ / راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۲۲۳).

بر این اساس، واژه سبیل در لغت به معنای قهر و غلبه، تسلط و سلطان نیامده است؛ همچنان که اعتقاد کسانی که «نفی سبیل» را به عنوان یک قاعده فقهی قبول ندارند، این است که اصولاً در لغت، چنین معنایی را نمی توان یافت و مفهوم مستعمل از این لفظ در قاعده، با معنای لغوی آن هیچ ارتباطی ندارد.

در پاسخ می توان گفت: اولاً، موارد بسیاری وجود دارد که معنای اصطلاحی و

مستعمل واژه، با معنا و ریشه لغوی کلمه بیگانه است و هیچ ارتباطی با آن ندارد، بلکه به لحاظ کثرت استعمال، این معنای دوم (معنای مجازی) یا معنای اصطلاحی، غلبه یافته است؛ همچون واژه صعید که یکی از مفاهیم آن معادل قبر می‌باشد (علاوه بر خاک و یا مطلق وجه الارض)، در حالی که در اصل لغت، به معنای جای مرتفع بوده است و اکنون تناسبی وجود ندارد (ابن منظور، ۱۴۰۴، ص ۱۶۳).

ثانیاً، ما نیز واژه سبیل را به معنای سلطه نمی‌دانیم، بلکه معتقدیم مفهوم تسلط و سلطه لازمه معنای سبیل می‌باشد (راه سلطه و تسلط)، چه بسا استعمال لفظ سبیل در معنای «راه و طریق»، بدون اضافه نمودن چیزی بدان به منظور تکمیل معنای آن از نظر اهل فن و لغویین، جالب و پسندیده نباشد و مطلوب‌تر آنکه این کلمه همواره به صورت ترکیبی اضافی به کار رود؛ همچون: راه ... و طریق همچنین، می‌توان به نوعی در دیگر معانی مذکور برای سبیل (حجت، سرزنش) نیز مفهوم تسلط داشتن، غلبه و قهر را به عنوان لازمه آن معانی دانست. کسی که مورد سرزنش قرار می‌گیرد، در واقع به شکلی در حقیقتِ مقهور واقع شده است و حجت و عذر بر کسی داشتن، در واقع نشانگر نوعی تسلط و غلبه بر اوست و از این لحاظ نمی‌تواند از خودش دفاع کند.

پس به کارگرفتن معنای تسلط، غلبه و سلطه، امری بدیع و شگفت و خارج از عرف لغویین نیست؛ چنانچه استعمال آن در محاورات نیز دیده شده است. البته در این باره که این سلطه و غلبه چه نوع سلطه و غلبه‌ای است و چه حدودی دارد، در هریک از کتب تفسیری به شیوه‌ای خاص بیان شده است و نظرات متفاوت می‌باشد (ر.ک: طبرسی، ۱۹۹۰، ج ۲، ص ۱۲۸ / طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۱۱۶ / قرطبی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۰۶-۵۰۵ / فیض کاشانی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۴۰۶ / طوسی، ۱۹۸۶، ج ۳، ص ۳۶۴ / حسینی بحرانی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۲۳ / طبری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۳۲).

۲-۱. مفهوم اصطلاحی واژه سبیل در قاعده نفی سبیل

به طور کلی می‌توان آرای فقها را درباره معنای سبیل در آیه شریفه به چهار دسته تقسیم کرد.

۱-۲-۱. ملکیت

برخی سبیل را فقط به معنای ملکیت دانسته‌اند و مقصود از نفی سبیل را به معنای مالک‌نشدن یک کافر در اموری که مخصوص مسلمان است، می‌دانند (کرکی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۶۲-۶۳ / عاملی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۵ / حلی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶).

۱-۲-۲. حجت

گروهی سبیل را همان معنای لغوی مشهور یعنی حجت تفسیر می‌کنند و برداشتی فقهی از این کلمه ندارند (فیض کاشانی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۴۰۷ / طوسی، ۱۹۸۶، ج ۳، ص ۳۶۴).

۱-۲-۳. سلطه به مفهوم عام

گروه سوم، معنای سبیل را عمومیت بخشیده‌اند و هرگونه تسلط کافر بر مسلمان، چه در حجت و عذر و چه در احکام شرعی را مشمول مفهوم سبیل می‌دانند (حلی، ۱۳۸۷، ص ۴۱۲ / قرطبی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۰۶).

۱-۲-۴. غلبه حکمی

گروهی از فقها سبیل را فقط مختص غلبه حکمی دانسته‌اند و معتقدند این تسلط فقط مختص احکام شرعی است و این اصل باید در قانونگذاری اسلامی مورد توجه قرار گیرد و هرگز در هیچ حکمی کافری بر مسلمانی برتری و غلبه نیابد (ر.ک: موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۵۹).
در ادامه به تفصیل و نقد آرای ایشان همراه با مستندات آنها می‌پردازیم تا از این راه، تبیینی روشن از مفاد و محدوده قاعده نفی سبیل ارائه دهیم.

۲. تحلیل آرا و تبیین هیئت ترکیبی قاعده

روشن است که دسترسی صحیح به مفاد ساختارهای ضابطه‌مند علاوه بر آنکه مستلزم بررسی دقیق مفاهیم اجزای بنیادین آن است، نیازمند تحلیل آنها از بُعد سیاق ترکیبی و هیئت نیز می‌باشد؛ بنابراین در روند ساختارشناسانه قاعده نفی سبیل، به این مهم نیز پرداخته خواهد شد.

۱-۲. مفهوم ملکیت

محقق ثانی «سبیل» را عبارت از سلطنتی می‌داند که بر ملک ثابت مترتب می‌گردد؛ چه ملکیت متعلق به شخص مملوک (شخص مملوک و عبد) باشد و چه به بهره‌گیری از چیزی یا استحقاق بهره‌گیری و یا اثبات ید و مانند آن تعلق داشته باشد (کرکی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۶۲) و این‌گونه راه غلبه و سلطه کافر بر مؤمن را در حوزه احکام فقه تعیین نموده است.

همچنین، برخی از مفسران نیز این نظر را در ذیل آیه ۱۴۱ سوره نساء بیان داشته‌اند و بر این مطلب مسائل فقهیه‌ای را متفرع ساخته‌اند؛ مثل اینکه کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و اگر کافری بر مال مسلمانی استیلاء یابد، مالک آن نمی‌شود و اینکه کافر نمی‌تواند عبد مسلمان بخرد و مسلمان در مقابل ذی، قصاص نمی‌شود (طنطاوی جوهری، ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۰۱).

بنا بر همین دیدگاه نسبت به معنای سبیل در قاعده نفی سبیل، بسیاری از فقها از جمله محقق حلّی، فروش قرآن مجید را (به عنوان یکی از اختصاصات مسلمانان) به غیر مسلمانان جایز نمی‌دانند (حلّی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۲۵ / نجفی، ۱۹۳۸، ج ۲۲، ص ۳۳۹) و حتی برخی از فقها اجزای قرآن کریم را نیز مشمول این حکم دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۵) و معتقدند اگر چنین معامله‌ای انجام گیرد، اصل، عدم صحت عقد خواهد بود (حلّی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۲۶). محقق ثانی حکم معامله کتاب‌های حدیث و فقه را مانند قرآن کریم دانسته است (کرکی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۶۳).

البته محقق حلّی پس از طرح دیدگاه عدم صحت چنین معامله‌ای بیان می‌کند: آری! البته در حرمت بیع و مانند آن استثنایی وجود دارد و آن در جایی است که شرط گردد مال مورد معامله، وقف مسلمان گردد یا خریدار اقرار نماید که آن چیز، وقف بر مسلمانان است و یا ملک آنها می‌باشد و یا اینکه خریدار، مرتد فطری باشد و معامله با او را جایز بدانیم و وارث او مسلمان باشد (حلّی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۲۵ / نجفی، ۱۹۳۸، ج ۲۲، ص ۳۳۹).

در نقد این معنا برای قاعده نفی سبیل می‌توان گفت در آیه ۱۴۱ سوره نساء، کلمه «سبیل» نکره در سیاق نفی است که مفید عموم می‌باشد و با توجه به آن،

هرگونه راه غلبه و سلطه‌ای نفی شده است؛ بنابراین نمی‌توان آن را به سلطنتی محدود کرد که بر ملک ثابت و مختص به مسلمانان مترتب می‌شود؛ زیرا فقدان این ملکیت فقط راه عدم سلطه نیست.

۲-۲. مفهوم حجت

مولی محسن فیض از جمله کسانی است که چنین دیدگاهی درباره سبیل دارد و در ذیل آیه ۱۴۱ سوره نساء، چنین می‌نویسد: «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً بالحجة و ان جاز أن يغلبوهم بالقوة» (فیض کاشانی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۴۰۷)؛ یعنی خداوند هرگز برای کافران علیه مؤمنان، حجت و عذری نمی‌نهد؛ هرچند به حسب ظاهر، بر مؤمنان غلبه یابند و از عیون، روایتی به نقل از امام رضا علیه السلام وارد کرده است که در ذیلش چنین می‌آورد:

... فانه يقول: لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجة ولقد اخبر الله تعالى عن كفار قتلوا نبیین بغیر حق و مع قتلهم اياهم لن يجعل الله لهم على انبيائه سبيلاً من طريق الحجة: خداوند می‌فرماید: هرگز خدا برای کافری بر علیه مؤمنی حجتی ننهاد و در عین حال خداوند متعال در اینجا از کافرانی گزارش می‌دهد که به ناحق پیامبرانی را کشته‌اند و با وجود این کشتار، خدا برای آنها بر علیه انبیائش حجتی قرار نداده است. (همان).

شیخ طوسی نیز چنین قولی را درباره آیه مزبور ممکن دانسته است (طوسی، ۱۹۸۶، ج ۳، ص ۳۶۴). جناب بحرانی، روایت عیون را در تفسیر خویش گزارش کرده است (بحرانی، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۲۳).

محقق عاملی درباره این معنا از «سبیل» به عنوان واژه کلیدی در مفاد قاعده مزبور یاد می‌کند. اگر بپذیریم که معنای سبیل، حجت است، باز هم در این صورت، استدلال به آیه کریم درست خواهد بود؛ چون ملکیت خود شامل حجیت است. نظر به اینکه ملکیت، حاصل سببی است که خداوند متعال آن را حجت قرار داده و آن بیع است؛ پس شالوده ملکیت، حجت شارع می‌باشد که امضای معامله است؛ بنابراین نفی سبیل به معنای حجت، باید نفی حجیت باشد به لسان نفی سبب ملکیت. از فرموده امام علیه السلام درباره قتل ائمه و انبیاء علیهم السلام [به دست می‌آید که] هرچند این قتل از جانب خداوند متعال حجت

نیست (مانند بیع و امثال آن)؛ ولی این قتل، ستم و تجاوز است، نه سلطه‌ای که خداوند سبحان قرار داده باشد (عاملی، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۱۷۶).

در نقد این معنا برای قاعده نفی سبیل می‌توان گفت ایرادی که در این معنا وجود دارد، در معنای پیشین نیز وجود داشت و آن نادیده گرفتن عمومیت سبیل در آیه است؛ زیرا نکره در سیاق نفی، مفید عموم است و علاوه بر معنای حجت و دلیل، غلبه در احکام و قانونگذاری را نیز شامل می‌گردد.

اما اینکه در برخی روایات، از سبیل به حجت تعبیر شده است، به جهت بیان بعضی از افراد و مصادیق آن است، نه همه معنای آن و اینکه چرا امام علیه السلام خصوص این معنا را بیان کرده است، به این دلیل است که این معنا نزدیک به فهم مردم می‌باشد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹).

۲-۳. مفهوم فراگیر راه غلبه

مطابق این نظر، مقصود از نفی سبیل، هم نفی غلبه در احکام است و هم در حجت و دلیل و فقط غلبه از جهت قدرت و نیروی خارجی است که وجداناً از این عموم خارج می‌باشد؛ چون به روشنی می‌بینیم که کافران در جنگ و قتال بر مسلمانان، احیاناً غالب‌اند. همچنین، درباره مقصود از غلبه در حجت و دلیل باید گفت: اولاً، عمدتاً حجت شرعی مورد نظر است و نه عقلی؛ زیرا کافران به واسطه حجت عقلی - احیاناً ممکن است به حسب ظاهر - غلبه یابند، مگر اینکه مؤمنان با حجت‌های شرعی آنها را ابطال نمایند؛ همچنان‌که برخی از مفسران نیز چنین معنایی را برای سبیل اراده کرده‌اند و به موجب این آیه به تسلط مؤمنان بر کفار در شریعت و مقام تشریح معتقدند (قرطبی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۰۶).

ثانیاً، همان‌گونه که در کتاب *البحر المحیط* آمده است، این‌گونه خبردادن در لسان وحی، ضعیف است؛ زیرا فایده خبردادن در آن وجود ندارد، هرچند صدر آیه چنین معنایی را به ذهن متبادر می‌کند؛ زیرا در صدر آیه فرمود که خداوند در روز قیامت میان شما حکم و قضاوت می‌کند (اندلسی غرناطی، ۲۰۰۰، ص ۸۲)؛ بنابراین سخن برخی از مفسران که معنای آیه را اعم از عدم سلطه در دنیا و آخرت دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳،

ج ۵، ص ۱۱۶)، نمی‌تواند نسبت به آخرت مطلوب باشد؛ زیرا در این صورت، خداوند بیان داشته است که اگرچه در دنیا غلبه‌ای بر مؤمنان برای کفار ثابت شده است، به واسطه اینکه آنها را می‌کشند، اسیر می‌کنند، آتش می‌زنند و یا وجوه دیگر غلبه؛ ولی در قیامت هرگز راه غلبه‌ای برای آنها قرار نخواهد داد، در حالی که اولاً، نمی‌توان غلبه کفار بر مؤمنان را در دنیا، کرده خداوند دانست که به جبران آن از نبودن چنین غلبه‌ای در آخرت خبر داده است.

ثانیاً، روایاتی وجود دارد که عدم غلبه کفار بر مؤمنان را در همین دنیا منتفی دانسته است. روایات زیادی از رسول اکرم ﷺ وجود دارد که فرمودند:

پیوسته گروهی از امتم به دستور خداوند متعال می‌جنگند و بر دشمنان غالب‌اند، در حالی که مخالفان آنان بر آنان (گروهی از مسلمانان) ضرر نمی‌رسانند تا روز قیامت فرارسد. روایات دیگری بر این مضمون نیز وجود دارد (نیشابوری، ۱۹۷۶، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳).

بر این اساس، باید گفت اگرچه گروهی معتقدند این نفی که در آیه شریفه آمده است، به لحاظ تکوین نیز هست؛ یعنی در عالم تکوین، خداوند سبحان چنین چیزی را جعل نکرده است و همیشه مسلمان‌ها تفوق، سلطه و سلطنت دارند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۶۱)؛ ولی ظاهر آیه بیانگر این معنا نیست و در این آیه، شارع مقدس در مقام تشریح، قانونگذاری و بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است؛ یعنی هر حکمی، هر عقدی، هر معامله‌ای، هر پیمان و قراردادی و هر چیزی که باعث علو کافر و استیلا کافر بر مسلم شود، منتفی است؛ بنابراین قاعده نفی سبیل بر ادله اولیه و احکام، حکومت دارد.

البته بر این نظر، مناقشاتی وارد شده است؛ از جمله:

از نظر لغت، سبیل به معنای غلبه و سلطان نیامده است.

غلبه در احکام، انشا و غلبه در حجت، اخبار است و آیه کریمه یا خبر است و یا انشا و نمی‌تواند هم خبر باشد و هم انشا و اگر جمله خبری به قصد انشا باشد، باز هم نمی‌توان آن را به قصد اخبار نیز دانست؛ چون انشا و اخبار دو مقوله متقابل‌اند.

در پاسخ به مناقشه اول، ما نیز معتقدیم سبیل در لغت به معنای غلبه و سلطان

نیامده است و در ضمن واژه‌شناسی سبیل در لغت، اصطلاح قرآنی و فقهی آن بیان داشتیم که اگرچه سبیل به معنای غلبه و سلطه نیست؛ ولی غلبه و سلطه یکی از معانی مشهور (ر.ک: شمس‌الدین، ۱۴۱۲، ص ۴۹۰) و در تقدیر این واژه است. به عبارت دیگر، مفهوم تسلط و سلطه، لازمه معنای سبیل می‌باشد (راه سلطه و تسلط) و چه بسا استعمال لفظ سبیل در معنای «راه و طریق»، بدون اضافه کردن چیزی بدان به منظور تکمیل معنای آن از نظر اهل فن و لغویین، زیاد جالب و پسندیده نباشد و مطلوب‌تر آنکه این کلمه، همواره به صورت ترکیبی اضافی به کار رود؛ مانند: راه ... و طریق همچنین، می‌توان به نوعی در سایر معانی مذکور برای سبیل (حجت، سرزنش) نیز مفهوم تسلط‌داشتن، غلبه و قهر را به عنوان لازمه آن معانی دانست. کسی که مورد سرزنش قرار می‌گیرد، در واقع به شکلی در حقیقت مقهور واقع شده است و حجت و عذر بر کسی‌داشتن، در واقع نشانگر نوعی تسلط و غلبه بر اوست و از این لحاظ نمی‌تواند از خود دفاع کند.

درباره مناقشه دوم نیز بیان داشتیم که حجت و دلیل زمانی که در دنیا منظور نظر باشد، به معنای سببی است که مسبب آن مثلاً ملکیت و یا سایر امور شرعی خواهد بود که خداوند آنها را حجت قرار داده است و آن بیع، نکاح و دیگر اسباب شرعی خواهد بود که موجبات تسلط و غلبه را فراهم می‌نمایند.

در واقع زمانی که حجت را در این معنا به کار ببریم، خبری است که در آن بیان می‌دارد که خداوند چنین انشایی را در غالب احکام ندارد که حاصل آن حجت و دلیلی در جهت غلبه و سلطه کفار نسبت به مؤمنان باشد؛ به عنوان مثال، بیعی که دلیلی برای ملکیتی شود که سلطه کافر بر مسلمان را به همراه داشته باشد، حجت و دلیل شرعی محسوب نمی‌شود و یا نکاحی که موجب رابطه‌ای شود که کافر بر مسلمان غلبه یابد، نمی‌تواند حجت و دلیل شرعی محسوب شود و انشای شارع تلقی گردد و نیز چنین خبری تکلیف احکامی را که در عنوان اولی خود این‌گونه نیستند و موجب سلطه کافر بر مسلمان می‌شوند، مشخص خواهد نمود.

بر این اساس، حجت در اینجا حجت شرعی خواهد بود و نه تکوینی تا آن را معارض نفی سلطه در قانونگذاری بدانیم.

در واقع شارع مقدس به لسان نفی موضوع، در مقام بیان نفی حکم است؛ یعنی با اخبار از عدم جعل سبیل سلطه کافر و علو غیرمسلمان بر مسلمان، حقیقتی تکوینی را در ظاهر اعلام می‌دارد، در حالی که در واقع به نفی حکمی و تشریحی پرداخته است و مقصود اصلی خود را که همان عدم جواز استیلائی کافر به هنگام جعل احکام و قانونگذاری می‌باشد، در غالب بیانی اخباری و به صورت تشریح موضوعات واقعیه تفهیم نموده است. بیان این مسئله در چنین سیاقی حاکی از تأکید بسیار و شدیدتر شارع بر رعایت حکم می‌باشد و به مراتب لزوم تبعیت در این مورد بیشتر از احکامی است که به صورت مستقیم و با صیغه امر و وجوبی صادر می‌گردد؛ زیرا بیانگر این معناست که اراده شارع مقدس جز این بر چیز دیگری تعلق نگرفته است و خواسته دیگری ندارد تا جایی که به انکار حوادث تاریخی و وقایع موجود می‌پردازد و غلبه ظاهری کفار بر مسلمانان را غلبه واقعی نمی‌داند و آن را منتفی می‌داند.

این تأکید شارع مقدس، مستلزم اهتمام بیشتر مسلمانان و مخصوصاً کارگزاران حکومت اسلامی در جهت به‌کارگیری این دستورالعمل حیات‌بخش می‌باشد و در مرحله اول، آنچه که ضروری به نظر می‌رسد، باور این معنا به منزله یک سنت الهی است و آن اینکه مسلمانان در صورت رعایت لوازم ایمان، التزام به احکام شریعت، پایبندی به ارزش‌های اسلامی و هر آنچه که متضمن مصلحت جامعه اسلامی است، چه در مرتبه قانونگذاری و چه در مرحله عمل و رویارویی با جهان کفر، از تفوق و برتری برخوردار می‌شود و مشیت الهی بر این تعلق می‌گیرد که غلبه واقعی از آن‌ها باشد؛ هرچند از نظر قدرت قلیل و ضعیف به نظر آیند؛ زیرا چنین چیزی مقتضای یکی از سنن لایتغیر الهی می‌باشد.

۴-۲. مفهوم غلبه حکمی

بعضی از فقها با این بیان که آیه کریمه فقط ناظر به عالم تشریح است، درباره معنا و تفسیر امام رضا^ع در ضمن روایتی که سبیل را به حجت و دلیل معنا کرده‌اند، می‌گویند که فرموده معصوم^ع، تفسیر و تأویل است، نه ظاهر کلام، در حالی که قرآن کریم دارای هفت بطن و معنای پوشیده می‌باشد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۵۹).

درباره این معنا باید گفت نمی‌توان به راحتی به توجیه معنای مزبور قائل شد. فرموده معصوم علیه السلام، تفسیر و تأویل است، نه ظاهر کلام و این خود ادعایی است که نیازمند اثبات می‌باشد، در حالی که اگر قائل شویم که منظور از حجت، حجت شرعی است و به کاربردن این معنا (حجت) در روایت به جهت ذکر برخی از افراد و مصادیق راه غلبه و راه سلطه شرعی می‌باشد، با معنای غلبه حکمی سازگارتر خواهد بود و هنگامی که سائل از حضرت، معنای سبیل را جويا می‌شود، آیا حضرت برای سائل و در پاسخ او معنای مقصود و آنچه به حسب ظاهر حجت است را بیان می‌نماید یا معنای پوشیده و بطون آن را بیان می‌کنند؟

۳. تحلیل نهایی و رأی برگزیده

پس از طرح چهار معنای مزبور درباره مصطلح «سبیل» باید گفت معنای سوم که سبیل را هر راه غلبه و سلطه‌ای دانسته است، کامل‌تر و جامع‌تر است. به عبارت دیگر، باید گفت ظاهر از معنای آیه شریفه، این است که خداوند تبارک و تعالی در عالم تشریح، حکمی را که موجب راه تسلط و سلطه‌ای برای کافران بر مؤمنان شود، قرار نداده است و نخواهد داد - به دلیل نفی ابد و نکره در سیاق نفی - و سلطه نفی شده اعم است از سلطه واقعی، فیزیکی و سلطه در حجت و استدلال و سلطه سیاسی، حقوقی، تکنولوژیکی، اطلاعاتی، امنیتی و اقتصادی و خلاصه هر راه سلطه و غلبه‌ای به طور مطلق به موجب این روش قانونگذاری منتفی خواهد بود؛ ولی چگونگی بیان چنین انشا و دستوری در قانونگذاری از راه اخبار به انتفاع اصل حق سلطه کافر، صورت پذیرفته است. در واقع، زمانی که خداوند چنین انشایی را در غالب احکام ندارد که حاصل آن حجت و دلیلی در جهت غلبه و سلطه کفار نسبت به مؤمنان باشد، با نفی هرگونه وجود حجت و دلیل شرعی، غلبه حکمی را منتفی دانسته است.

با توجه به اینکه مقصود از جعلی که در این آیه منتفی گشته است (لن یجعل)، جعل تشریحی است، نه جعل تکوینی، کما اینکه جناب شیخ انصاری نیز به مناسبت مسئله عدم صحت انتقال عبد مسلم به کافر و ورود به مباحث دلالتی آیه ۴۱ سوره نساء، نفی تکلیفی (در قبال وضعی) را مد نظر قرار داده‌اند (ر.ک: انصاری، ۱۳۷۵، ص ۱۵۹)؛

بر این اساس، قاعده بر ادله‌ای که متکفل بیان احکام واقعیه است (ادله اولیه)، حکومت دارد و از نظر دلالت، بر آن حاکم می‌باشد؛ مانند ادله اولیه‌ای که مفاد آن عبارت است از ولایت هریک از پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر او (خواه پسر باشند یا دختر)، در حالی که مفاد این آیه بنا بر معنای مذکور، زمانی که پدر یا جد کافر باشند و دختر یا پسر، مسلمان باشند، این ولایت را نفی می‌کند. به عبارت دیگر، سیاق این آیه در این باره، همان سیاق حدیث «لاضرر و لااضرار فی الإسلام» (کلینی رازی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۹۲، ح ۲ و ۸ / حرّ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۷، ص ۳۴۱، ح ۵) می‌باشد که مستند قاعده «لاضرر» و آیه کریمه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸)، مستند قاعده «نفی حرج» است.

۴. دستاورد کلان و ارزشمند قاعده

نفی سلطه به موجب قاعده نفی سبیل، هم نفی حکم وضعی است و هم نفی حکم تشریحی؛ بنابراین هم تحمل سلطه کفار و هم تحمیل سلطه بر مسلمانان حرام است و همچنین، مقررات سلطه‌آمیز باطل خواهد بود. این است معنای نفی هر راه سلطه و غلبه در قانونگذاری و ابطال هر حجت و دلیل شرعی و بسیاری از فقها، قاعده نفی سبیل را به روشنی در ابواب ارث، ضمان، رهن، حواله، اجاره، عاریه، وقف، وکالت، بیع، نکاح، قضاوت، نذر، دیات، قصاص و... پذیرفته‌اند و نیز در حقوق خصوصی (اعم از قرارداد و دیگر حقوق مالی) و احکام کیفری (قصاص و دیات و...) جاری می‌دانند (ر.ک: حلی، ۱۳۸۷، ص ۴۱۲ / طوسی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۱۶ / فیض کاشانی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۳۹ / عراقی، ۱۳۹۹، ج ۶، ص ۴۷۱ / طباطبایی حکیم، ۱۳۷۱، ص ۳۱۶-۳۱۷).

نکته دیگر اینکه کفار، بر امت اسلامی، دولت اسلامی و احزاب اسلامی حق سلطه ندارند؛ همچنان‌که حساسیت این معنا در روایات قابل مشاهده است (ر.ک: قرطبی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۰۵ / نیشابوری، ۱۹۷۶، ج ۲، ص ۱۶۵). از دیدگاه فقهای شیعه، حتی در درون دولت اسلامی نباید عهده‌دار مناصب گردند. حساسیت این مسئله تا بدانجاست که حتی تولی کافر ذمی در دولت اسلامی نسبت به مناصب حکومتی مسلمانان از دیدگاه فقهای شیعه مردود اعلام شده است. شیخ شمس‌الدین در کتاب

نظام‌الإدارة می‌نویسد: «رأى فقهى مشهور نزد شیعه امامی، عدم مشروعیت تولی غیرمسلمان نسبت به هر کاری از کارهای حکومت در دولت اسلامی است» (شمس‌الدین، ۱۴۱۲، ص ۴۹۰). وی بر سه‌گونه استدلال تکیه دارد:

۱. آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱). سبیل، عبارت حکومت و سلطه است و از آنجا که تولی اعمال حکومتی، هر چند اجرایی (تنفیذی)* محض، مستلزم و متضمن سلطه بر مسلمانان یا بعض از آنان می‌باشد، به مقتضای آیه حرام است.

۲. روایت مشهور «الإسلام يعلو ولا يعلى عليه» (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۳۴) و چون عهده‌داری اعمال حکومتی، او را عالی نمی‌نماید؛ بنابراین صحیح نمی‌باشد.

۳. عزت برای مسلمانان منظور شده است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸).

البته رأی فقهی برخی فقهای اهل سنت، مشروعیت تولی غیرمسلمان جهت تصدی امور در دولت اسلامی است. *ابوالحسن ماوردی* تصریح به جواز تولی غیرمسلمان نسبت به وزارت اجرایی (تنفیذی) نموده است. *ماوردی* در *الأحكام السلطانية* می‌گوید: جایز است این وزیر (وزیر تنفیذ یا اجرایی) از اهل ذمه باشد، اگرچه نباید وزیر رفتار (وزیر تفویض)** از آنان باشد (ر.ک: *ماوردی*، [بی‌تا]، ص ۵۵). *ابویعلی حنبلی* نیز قول به جواز را از حرقی نقل کرده است؛ البته به نوعی آن را تضعیف کرده و قول به منع را از *احمد* همراه مستندات قرآنی و روایی وارد نموده است (ر.ک: *ابویعلی فراء حنبلی*، ۱۴۱۴، ص ۳۹).

* تنفیذ (Tanfid): اجرا، اجرای قانونی (ر.ک: *آذرتاش*، ۱۳۸۳، ص ۷۰۳).

** تفویض (Tafwid): اعطای اختیار با وکالت، وزیر مفوض: وزیر مختار، وزیر تام‌الاختیار (ر.ک: *آذرتاش*، ۱۳۸۳، ص ۵۱۹). اختیارات وزیر، تفویض گسترده‌تر و در حد اعمال خلیفه بوده است، به جز مسئله ولایت عهدی و عزل و نصب وزرا. وزیر، تفویض و اختیار نصب حکام ولایات، رتق و فتق امور کل نظام، گسیل سپاه و امر بیت‌المال را داشته است (ر.ک: *بصری بغدادی ماوردی*، [بی‌تا]، ص ۵۶۵ / *ابویعلی فراء حنبلی*، ۱۴۱۴، ص ۳۸-۳۹). نویسنده معاصر آقای *الخلیل اردنی* می‌نویسد: «بسیاری از متأخرین را مشاهده می‌کنیم که نظر *ماوردی* را بدون هیچ بررسی و استدلال پذیرفته و صرفاً موضوع ساحت و سعه صدر اسلام را دستمایه خویش قرار داده‌اند» (خلیل، ۱۴۰۹، ص ۲۰۰)، در حالی که مخالفان آنها در بحث امکان تصدی امور به وسیله اهل ذمه، براهین مستحکمی از آیات و روایات دارند (ر.ک: *ابویعلی فراء حنبلی*، ۱۴۱۴، ص ۱۹۸-۲۱۰). برادران اهل سنت توجه داشته باشند که این مسئله مورد مخالفت خلیفه دوم قرار گرفت و معاویه را از آن برحذر داشت (ر.ک: *ابن‌قیم الجوزیه*، ۱۹۹۴، ص ۲۱۱-۲۱۲).

شیخ شمس‌الدین می‌نویسد:

این موضوع [عهد‌داری مناصب] در دولت‌های اموی و عباسی و غیر آنها معمول بوده است و اشخاص از یهود، نصاری و مجوس، وظایف اداری و مالی را که بعضاً در بدنه دولت اسلامی بسیار مهم بوده است، به عهده می‌گرفتند (شمس‌الدین، ۱۴۱۲، ص ۴۹۲).

البته در مواردی نیز به خلع ید آنان می‌پرداختند (ر.ک: ابن‌قیّم الجوزیه، ۱۹۹۴، ص ۲۰۸-۲۳۸). نهایت قاعده نفی سبیل، یک قاعده الزام‌آور است و نه فقط تفسیری و تکمیلی؛ بنابراین برخلاف آن نمی‌توان با کفار توافق کرد و قرارداد منعقد نمود؛ بنابراین در رابطه با ملاک نفی سبیل باید گفت اگرچه امروزه نمی‌توان بدون ارتباط و همکاری با دیگر کشورها به طور شایسته حیات سیاسی، صنعتی و اقتصادی خود را تداوم بخشید؛ ولی اگر برخی از قراردادها و همکاری‌ها، زمینه را برای استیلای فکری، فرهنگی و سیاسی کفار بر مسلمانان فراهم آورند، ارزش عملی ندارند و باید لغو شوند و امام خمینی در این باره معتقدند اگر در روابط اقتصادی و غیر آن، بر قلمرو اسلام و بلاد مسلمانان ترس باشد که بیگانگان بر آنها تسلط یابند، بر همه مسلمانان واجب است که از چنین روابطی اجتناب نمایند (خمینی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۸۶). به هر حال، عرصه روابط بین‌الملل باید محیطی امن و عادلانه و احترام متقابل باشد. دکتر نژندی می‌نویسد:

نیروی الزام‌آور حقوق بین‌الملل، از این واقعیت ناشی می‌شود که این حقوق لازم است تا تضمین نماید که جامعه بین‌الملل به طور کارآمد و امن فعالیت می‌کند (نژندی‌منش، ۱۳۹۰، ص ۱۱۸).

گفتنی است بعضی از نهادهای بین‌الملل حقوقی، رویکرد چشمگیری به مفاهیم و واقعیات عدالت‌محور نشان داده‌اند، تا آنجا که ماده ۳۸ اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌الملل به طور استثنایی برای دیوان، حق اتخاذ تصمیم براساس انصاف، قائل شده است؛ آن هم مشروط بر اینکه طرفین به این امر رضایت داده باشند. به گفته استاد روزئو، در تاریخ مدنیت انسانی، بیش از آنکه فکر قانون و مفهوم آن پدید آید، فکر انصاف ظهور داشته است (ر.ک: کی‌نیا، ۱۳۴۰، ص ۳۴۰). پس اگر ملت با فرهنگی، نخواهد در عرصه روابط کلان خود، سلطه‌پذیر و حقیر باشد، به دور از انصاف و

کرامت انسانی نخواهد بود. از نظر قاضی مینگز، کویچانز و بورگتال، بزرگ‌ترین وظیفه مهندسی حقوق بین‌الملل، ایجاد موازنه‌ای صحیح میان روابط بین‌الملل و حقوق بشر و یا به عبارت دیگر، مهندسی حقوقی در مفهوم کرامت انسانی افراد و کرامت دولت‌ها و رهبران آنهاست (الهویی نظری، ۱۳۸۹، ص ۴۱۸).

نتیجه

در میان فقها درباره اینکه مقصود از غلبه در آیه، چه نوع غلبه‌ای است، چهار نظریه بیان شده است؛ مقصود از سیبل، غلبه در مالکیت امور مختص به مسلمانان یا غلبه در حجت یا غلبه در احکام و یا غلبه مطلق می‌باشد که با توجه به سیاق آیه که نفی ابد است و همچنین، نکره در سیاق نفی می‌باشد، هرگونه راه غلبه چه در دلیل و حجت شرعی و چه در چگونگی قانونگذاری، منتفی خواهد بود؛ بدین معنا که در روابط مسلمانان با کفار آنچه اساس رابطه را تشکیل می‌دهد و تنها چیزی که اراده الهی به آن تعلق می‌گیرد و مورد رضایت اوست، این است که هیچ قانونی و هیچ حجت و استدلال شرعی که موجب برتری و تسلط کافر بر مؤمن شود، مشروعیت ندارد و اگر آنان به ویژه در این قسمت، اصرار بر پیشروی داشته باشند، آنگاه علل موجهه جهت اقدامات پیشگیرانه از سوی نهاد مرجعیت و مسلمانان، مشروعیت خواهد یافت.

اظهار این عدم سلطه‌پذیری یا به شکل اخبار از واقع است و بیان اینکه یک کافر به دلیل اعتقادات حقه مسلمانان، در عالم واقع نیز نسبت به یک مسلمان علو و برتری در ماهیت خود ندارد و یا اینکه در مقام انشا و تشریح احکام بوده، وضع هر قانونی که موجب برتری کافر بر مسلمان شود، از نظر شارع مقدس مردود اعلام می‌گردد. از این رو، همه مناسبات و روابط متقابل مسلمانان و کفار در ابعاد گوناگون اجتماعی و فردی آن رقم خورده، رویکرد حکومت اسلامی بر این اساس شکل می‌گیرد.

مهم‌ترین آیه‌ای که در بردارنده چنین اصلی می‌باشد و به روشنی عدم تسلط و غلبه کافر بر مؤمن را بیان می‌نماید، آیه ۱۴۱ سوره نساء است و محوری‌ترین کلمه این آیه، واژه سیبل می‌باشد. گرچه سیبل در لغت هرگز به معنای غلبه و سلطه نیامده است؛ ولی استعمال آن به صورت اضافی و یا با تقدیر کلمه تسلط در کلام، از مقتضیات فصاحت

و بلاغت است؛ بنابراین چه بسا معنای مجازی آن شهرت یافته است و استعمال آن رایج می‌باشد. از این رو، مفسران و فقها نیز در تفاسیر و تعابیر خود عمدتاً سبیل را به همین معنا دانسته‌اند. در نهایت می‌توانیم بگوییم شناخت دقیق و همه‌جانبه قواعد کلیدی شریعت جاوید اسلام می‌تواند در عرصه کاربردی‌ترین امور راهبردی مسلمانان، راهگشا بوده، آثار ارزشمندی داشته باشد و از خطر استیلای اغبار، آنان را مصون دارد و از بوته تردید بیرون آورد.



منابع

- * قرآن كريم.
١. آذرتاش، آذرنوش؛ فرهنگ معاصر عربي - فارسي؛ تهران: نشر ني، ١٣٨٣.
 ٢. ابن اثير، مبارك بن ابى الكرم؛ النهاية فى غريب الحديث؛ بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٩٧٤م.
 ٣. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاييس اللغة؛ تحقيق عبدالسلام محمد هارون؛ قم: مكتب الاعلام الإسلامى، ١٤٠٤ق.
 ٤. ابن قيم الجوزيه، محمد؛ أحكام أهل الذمة؛ تعليق دكتور صبحى صالح؛ بيروت: دارالعلم للملادين، ١٩٩٤م.
 ٥. ابن منظور، جمال الدين؛ لسان العرب؛ ج٢، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤١٧ق.
 ٦. ابويعلى فراء حنبلى، محمد بن حسين؛ الأحكام السلطانية؛ تصحيح محمود حسن؛ بيروت: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٤ق.
 ٧. الهويى نظرى، حميد؛ ويكرد انسانى در آراى ديوان بين الملل دادگستري؛ تهران: نشر دادگستر، ١٣٨٩.
 ٨. اندلسى غرناطى، ابوحيان محمد بن يوسف؛ البحر المحيط فى التفسير؛ بيروت: دارالفكر، ٢٠٠٠م.
 ٩. انصارى، مرتضى؛ المكاسب؛ تبريز: مطبعة الاطلاعات، ١٣٧٥ق.
 ١٠. انيس، ابراهيم و گروه تحقيق؛ المعجم الوسيط؛ طهران: مكتب نشر الثقافة الإسلاميه، ١٤١٢ق.
 ١١. بحراني، يوسف؛ الحقائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة؛ بيروت: دارالفكر، [بى تا].

١٢. جبران، مسعود؛ الرائد؛ بيروت: دارالكتاب، [بى تا].
١٣. حسيني بحراني (علامه)، سيدهاشم؛ البرهان فى تفسير القرآن؛ قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، [بى تا].
١٤. حلى، ابوالقاسم؛ شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام؛ بيروت: انتشارات دارالزهراء، ١٤١٢ق.
١٥. حلى، محمد بن حسن؛ إيضاح الفوائد فى شرح القواعد؛ قم: المطبعة العلمية، ١٣٨٧ق.
١٦. خليل، نمر محمد؛ أهل الذمه والولايات العامة فى الفقه الإسلامى؛ اردن: المكتبة الاسلاميه، ١٤٠٩ق.
١٧. خمينى، سيدروح الله؛ تحرير الوسيلة؛ قم: دفتر انتشارات اسلامى، [بى تا].
١٨. دينورى، عبدالله بن محمد بن وهب؛ تفسير الواضح (ابن وهب)؛ تحقيق احمد فريد؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ٢٠٠٣م.
١٩. راغب اصفهاني، حسين؛ المفردات فى غريب القرآن؛ قم: دفتر نشر كتاب، ١٤٠٤ق.
٢٠. زمخشري خوارزمي، ابوالقاسم؛ أساس البلاغة؛ قم: جامعة المدرسين، ١٤٠٣ق.
٢١. شريعتمدارى، جعفر؛ شرح و تفسير لغات قرآن كريم؛ مشهد: بنياد پژوهش هاى اسلامى آستان قدس رضوى، ١٣٧٤.
٢٢. شمس الدين، شيخ محمد مهدى؛ نظام الحكم والإدارة فى الإسلام؛ قم: دارالثقافة للطباعة والنشر، ١٤١٢ق.
٢٣. صدوق، محمد بن على؛ من لا يحضره الفقيه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٣ق.
٢٤. طباطبائي حكيم، سيد محسن؛ نهج الفقاهة؛ نجف اشرف: المطبعة العلمية، ١٣٧١ق.
٢٥. طباطبائي، سيد محمد حسين؛ الميزان فى تفسير القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٦٣.
٢٦. طبرسى، ابوالفضل بن حسن؛ مجمع البيان؛ بيروت: دارالكتاب العربى، ١٩٩٠م.
٢٧. طبرى، ابى جعفر محمد بن جرير؛ جامع البيان فى تفسير القرآن (لعلوم القرآن)؛ بيروت: دارالفكر، ١٤٠٨ق.

٢٨. طريحي، فخرالدين؛ مجمع البحرين؛ بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٤١٥ق.
٢٩. طنطاوي، ابن جوهرى؛ الجواهر فى تفسير القرآن الحكيم؛ قاهره: مطبعة مصطفى الحلبي، ١٣٥١م.
٣٠. طوسى، ابى جعفر محمد بن حسن؛ التبيان فى تفسير القرآن؛ بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٩٨٦ق.
٣١. —؛ النهاية فى مجرد الفقه والفقاوى (ضمن مجموعه سلسلة الينايع الفقيهيه)؛ بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١٠ق.
٣٢. عاملى، زين الدين بن على؛ الروضة البهيه فى شرح اللمعة الدمشقيه؛ قم: انتشارات داورى، ١٤١٠ق.
٣٣. —؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ قم: مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١٣ق.
٣٤. عاملى، سيد محمد جواد؛ مفتاح الكرامة؛ قم: مؤسسه آل البيت، ١٤٠١ق.
٣٥. عراقى، آغاضياء الدين؛ شرح تبصرة المتعلمين؛ تحقيق محمد هادى معرفت؛ قم: مطبعة مهر، ١٣٩٩ق.
٣٦. عميد زنجانى، عباس على؛ آيات الأحكام؛ تهران: دفتر مطالعات و تحقيقات علوم اسلامى، ١٣٨٢.
٣٧. فراهيدى، خليل؛ العين؛ بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢١ق.
٣٨. فيروز آبادى، محمد بن يعقوب؛ قاموس المحيط؛ بيروت: دار الفكر، ١٤٠٠ق.
٣٩. فيض كاشانى، مولى محسن؛ تفسير الصافى؛ قم: مجمع الذخائر الإسلاميه، ١٤٠٢ق.
٤٠. —؛ مفاتيح الشرايع؛ تحقيق سيد مهدي رجايى؛ قم: مجمع الذخائر الإسلاميه، ١٤٠١ق.
٤١. قرشى، سيد على اكبر؛ قاموس قرآن؛ تهران: دار الكتب الإسلاميه، ١٣٧٢.
٤٢. قرطبي، محمد بن احمد بن ابى بكر؛ الجامع لأحكام القرآن (تفسير قرطبي)؛ بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ق.
٤٣. كاشف الغطاء، جعفر؛ كشف الغطاء عن خفيات مبهمات الشريعة؛ اصفهان: انتشارات مهدوى، ١٤٠٢ق.

٤٤. كركى، على بن حسين؛ جامع المقاصد فى شرح القواعد؛ قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، [بى تا].
٤٥. كلينى رازى، محمد بن يعقوب؛ الكافى؛ تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٧٢.
٤٦. كى نيا، مهدي؛ مقدمه حقوق بين الملل عمومى؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٠.
٤٧. ماوردى (بصرى بغدادى)، على بن محمد؛ الأحكام السلطانية والولايات الدينية؛ تحقيق عماد زكى البارودى؛ قاهره: المكتبة التوفيقية، [بى تا].
٤٨. محى الدين، محمد عبد الحميد و محمد عبد اللطيف السبكي؛ المختار من صحاح اللغة؛ تهران: نشر ناصر خسرو، ١٣٦٣.
٤٩. مكارم شيرازى، ناصر؛ تفسير نمونه؛ تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٧٣.
٥٠. موسى بجنوردى، سيد محمد؛ قواعد فقهيه؛ قم: انتشارات اسماعيليان، ١٣٧١.
٥١. —؛ القواعد الفقهية؛ نجف: مطبعة الآداب، ١٣٨٩ ق.
٥٢. نجفى، محمد بن حسن؛ جواهر الكلام؛ بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٩٣٨ م.
٥٣. نژدى منش، هيب الله و زهرا الياسى؛ حقوق بين الملل عمومى معاصر؛ تهران: نشر خرسندى، ١٣٩٠.
٥٤. نيشابورى، مسلم بن حجاج؛ صحيح مسلم؛ بيروت: دار الفكر، ١٩٧٦ م.